

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۲۴۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب *الحق و کفر شیرازی*



جمهوری اسلامی ایران

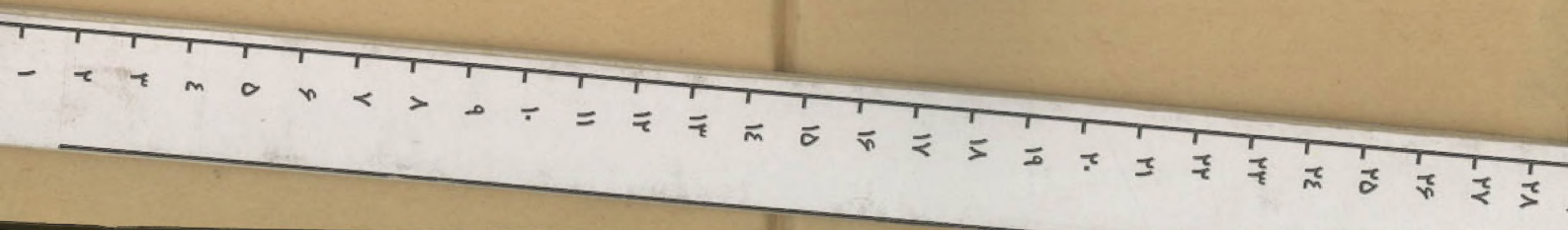
شماره ثبت کتاب

۹۰۹۵۱

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۴۰۹



۶۵۹

۶۷۲

۸۱

۱۵۴.۹
۹.۹۵۱



از اشعار قوام موسوی کرار

۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۸
۱۸



بسم الله الرحمن الرحيم
 در حدیث عثمان و سنان سر جانان شاهزاده اعظم جهان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 سلطان ملک فارس ام او را و شوکت کند

ای پریخ شاد رخ و یماه خن	ایکه از یاقوت لب اری از یاقوت
سرو اگر تو ام ترا خود سر کرد	ماه اگر ام ترا خود ماه کرد
ماه باشی با هر باشد اگر از زنگاه	سرو باشی سرور باشد اگر از نیم تن
عکس رویت ای بخت کن شد در پستان	بشد صد بخت فرط بخت حیرانی نشن
دل خلاصی بد از چاه زخاست اگر	بای تواند برون بخت دوی در کن
حلقه زلف بویاشد خلق جانها را کند	تاب کیسوی تو باشد بای لهار اسن
پیرین برین غیر خاک میسازم از آنکه	میکند از زده آن نازک بد ز پیرین
حسرت با عشق تو کینه خودمان نمود	مخوام حسرت شیرین از عشق کو بکنی
حزن و غم از قلب بزداید بدین عالم حیر	هر سه اگر ده خطایت که دگر دوا لمن
غم زد باشد ولی بر خاطر من غم فرست	اب لعل و سینه خطایت خفا حسن

نواخته غم غم سر این رفته در غم خود	ای که فریدم از فرط محرومی حزن
بای بکد اری اگر بر بستم بعد از وفات	پاره میسازم ز شوق قدرت بخت کن
دوست میدادم خجاست که چنان فرغم	انجام که زنده بشاد میگردش
گر بدین لای موزون کهستان بخت	باغبان ازین برادر و جوان یا سن
روی چون تابست و با خدوی زلفش	چون بخت شست الهی بدست اهرمن
بر فراز مارون اری تو لعل نازگون	کس ندید نادان که ز شمع مارون
چون چنان کردی و ای که بدست زلفش	در نشینی خلی بر کوه نماید بخت
زلفش در دست بهر دل بخت دارد	خال که بخت بخت است همچون دهن
دلبر اینک رسید غیر بانی بخت	از تو ام انگونه که حق زاید بر مکر و فن
ز آنکه اندر عید قربان هر که دارد سیم	میکند قربانی از بهر نثار خوشن
نه تورا الا بق بود قربان منرا سیم	الا بخت چون نیست قربانی قربان من
اه که جوهر و ستیاری بخت کج مدار	خوار ز رخسار خضای تو دما فطن
تلخ کام همچو جام می دادم و مشک ل	ز آنکه نبود در جهان صاحب دلی مانند من

دل بود لقیقه دایم از خوشم چون نور
رج بود آریده دایم از خشم چون شعله
شد دقایق تویم اگر گنباری غم
در جوانی همچو تخت یه پیران کهن
زین پیش آن سر که جوهر چرخ ارم پناه
بر کشته زاده دارای زین
آنکه از فرمان او که سپید آسمان
میکند چون میشن یال مردوزان
حکمران ملک جم شهر از عین اللک راه
کشید در هر عین الی بر کهن
ما که خوش غم از هم پاشد حضرت
کامه از غم مدد شریف شکوه مشک
بر فراز تیر خورشید ز زرم
بهت خصم او پی پی بیابان گردان
رو نیجا همه روی باد و گل و شمشیر ماه
به دفع خصم با آب و آبش مقرر
این غیش چون طالع از آبش چو بدر
تیغ او کشورستان آدسان ملک کیم
و هم که بهر کشاند اندیشه کفر در بهمان
ایکد کس شمع میزد عدل حضرت
باجه اموال که باشند از وجود نجات
معن و جعفر شمع کین که فداند در غن

در

دشمن تو در وقت از نام و غم سبیز
مست مانند کسی که در افرو کرد و سن
که بر غیر از من بسی حاج دارد حضرت
صوت بلند را کجا نسبت باور ز غن
هر کس را جای کای در خود در جوار است
ما فخر است نراج که بر تو کن
گرفت فی از عطار این کجا می کنج
جز قبول تو ندادم من قبول او را من
داور انبوز از رحمت سوی قوام
تا زمانه که فرج زاید کجی غم آورد
هر کجا خصم تو باشد باشد اندر تفرق
باو یارت یار دشمن باو خصم تان
در تین عید زین است بر کبریا
هر کجا باشی تو باشی در پناه در المین
بسم الله الرحمن الرحیم

رسیده شمس در زمین بوش خنجر
در نشتن ملک منیر و سریر
کسی که بهر دایه کج نشین چند
نواخته بر سر من زنده منیر
کتاب قدرت حق در نسخه عالم
در علم از تو به علم هر سو تعبیر
ز تو است طهر اماره در صانع
چنانچه پدید افکار شد از تصویر

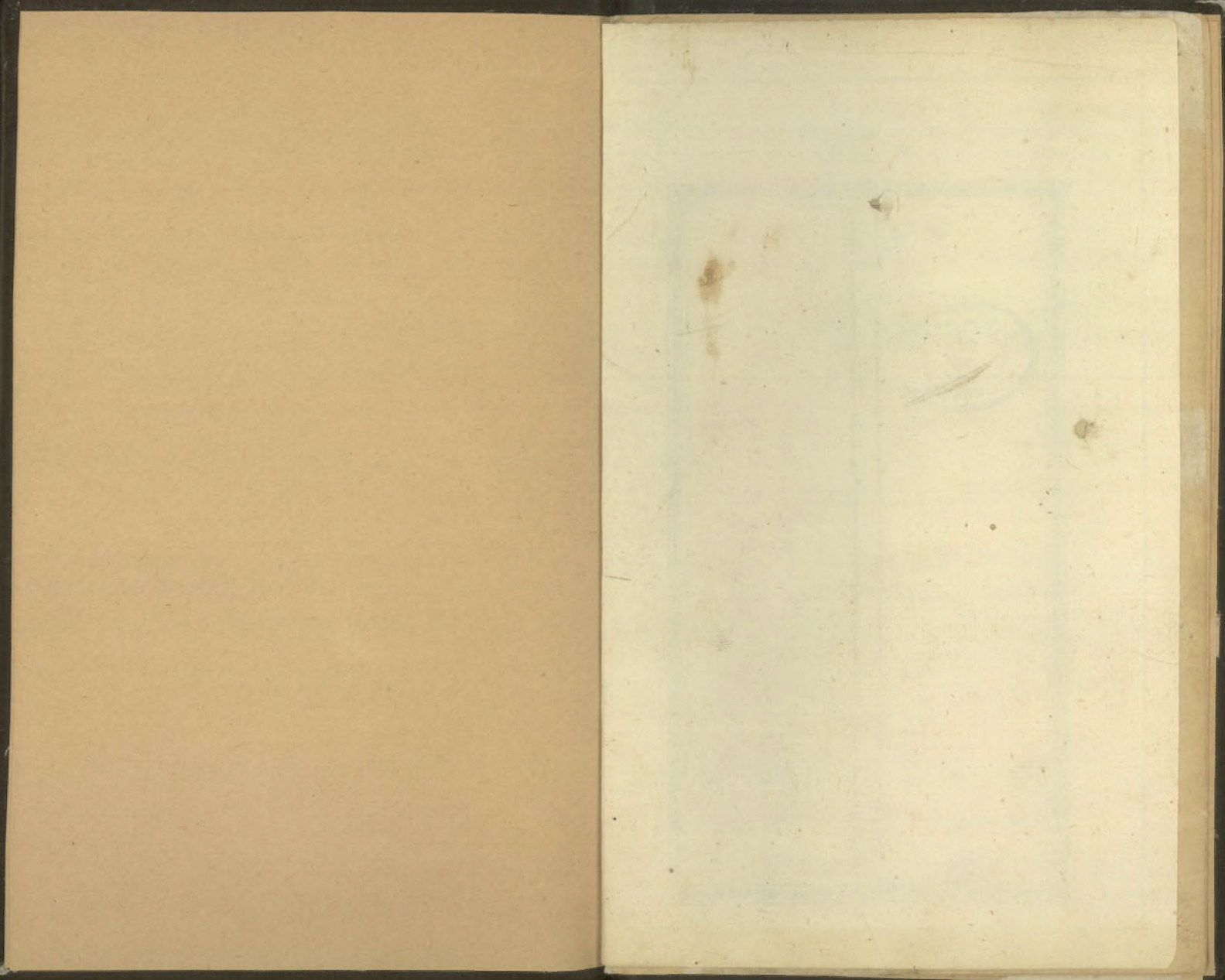
و چون علف از دهنش می‌نهد	دلش کند ز جوی خوار گشتن
پس در شهر و قریه با زمین در چو در آید	کند خفته نو خوار ایلا تقصیر
هر آنچه حق تعالی بخشیده است خدا را	تو نماند آن از نیر به تو فیه
تو بماند هر چه در جیبش است	تکلیف مستقیمش به گشتن در سر
تو ای و انصاف و انصاف	صفت از تو می‌نماید قدرش قدر
تو ای که هرگز از سکنش نماند	تو ای که هرگز از تو گشتن
تو ای که رسیده نو کرد به کز آید	ز زخم قرینش عفت بسیار
تو ای که در جیبش هیچ معبود	چیز بر نماند از نفعش به بر
تو ای که رفیع خدایه و قدرش در تو	بدونک پایه بود تو بای و هم تقصیر
تو ای که منزلت از ملک بود بر تو	بوی خوشی که در میان اگر تقصیر
تو ای که چه بود کنعان از بر سر جوی	بخت از چرخه با شرف خوار بسیار
تو ای که در گداز بر جوی گشت	بهر خوشی که در چرخه ز غصه
چو جوی غلغلش از جوی نماند	خوشش به جوی صفت بر صفت

خوبی ز بهر چه نشسته چنان گشت	بهر که هرگز از زنا جوار غدر
رسید به غدر بر او بد را شد	ز جوی خیزد و بگردد عفت امیر کبیر
شفیع عابد و عابد امام حسن و بشیر	ولایت عالم و جوی کعبه و فخر
ولا قدر بچون قسم عفت و ناز	عنه عالمی اعدا امیر خیر کبیر
شهر و شهرت با هر که نماند	کند غلغلش عیان و بچون تقیر
شهر و دولت کلام و شهرت از کتاب	شهر و دولت عین و شهرت از خیر
شهر و جوی خیر و از کینه و تقصیر	و هر قدر از اهل و جوی تقیر
شهر و دولت که در کتبش گشت	سپاه جوی خیر و جوی شهرت
شهر و دولت عروحات اعدا را	به نیم لحظه کند خشت از نفعش
عضف و در ز کد و شرف و امان	بروز معرکه که از کد گشت
سکیم او را به پارت اسلام	با و او را به کد و شرف است
هر آنچه به خدایه از دایه جهان گشت	خود ز روز او و ز شرف تقیر
بخط هر او را به شرف و باطل او را	بخط هر او را به شرف و باطل او را

بعلام ارجو دیو خاله از بعضی	فرمود خداوند حق ناز و سعید
عیان زهره پیش بن معراج است	دو شیر بود در کنی را دست بنزیر
سرود اموز الک و بکم ز س	خدا در حق ان شهر با برتر سریر
شهنشهر یک است از کدای نش	ستاره بر فلک افتد از کتو کریر
خدا ایکن بزرگان نظام ملت وین	هر جا که از نظر پاک در شمع کسیر
یکانه که هر در با سلطنت برتر	یار کو هر یک بعبه رخ شعیب
امیر جعفر بر یکیم عین الملک	در بجهت سنج خط شکر ز غنیر
گرفته ملک جم ز عدل او این	چنانکه از بزم سخن نوز و به شیر
خین من مله خنده را لکن اس	در شاکسته نکر و سائر اسعیر
ستاره را شیم بر شتر را ده حق	چنانکه حکم شکر کردن است با یقیر
مکر را نیس بنیه نظیر خود آمو	در غم مکرده خدا خلق از بهل نظر
مضو را در کند هم هر او کفور	بعد چو رستم و ساسان رستم رضوی
زندان در است و جو شتر نام رسو	بلخ محیط کی خنک کرد در انعطیر

زبان خانه برین از سر کلسیه	از انکه ناز و اوصاف اولند سحریر
عظیم قدر ان کو هر ابر صحت	بنیم از که بنیان بعد بوزن سینه
بزرگوار ازینم حضرت توفیق	عجب یار شوکر بزرگ ر شهنیر
کمر تو شیم ابد از هر حضورش	چنانکه صبح ازل کت از رخ نوینیر
مع الاصحاح من یوتی الی عظیم	واضح الطاهر المجدد و ترا نعم الفقیر
و المساکین العبد المذنب	و المذنب المذنب المذنب المذنب
مع ان حضرت الامیر المیرزا	و الامیر المیرزا المیرزا المیرزا
ان الله تعالی اعلم	و ان الله تعالی اعلم





٢١ رقم الامانة

خطی